

هو العليم

تقرير قاعده قبح عقاب بلا بيان در بيان مرحوم آقاضياء عراقى

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه دويست و سى و هفتم

استاد

آيت الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهرانى
قدس الله سره

أعوذُ بالله مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آقا ضیاء در تقریر قاعده قبح عقاب بلا بیان و برائت عقلیه خیلی مطلب را به صورت خشک و فنی در عالم ذهن و در عالم تعقلی و تصویری تقریر کردند. باز مطلب مرحوم کمپانی یک قدری با واقعیات و جری بر واقع متمایل بود؛ ولی ایشان نه، همان مسئله را به همان کیفیت مصطلح خودش مورد بررسی قرار دادند.

اشکال عقلی دور در حکومت قاعده قبح عقاب بلا بیان بر قاعده لزوم دفع ضرر

از دیدگاه مرحوم عراقی

و عمده محوریّت صحبت ایشان در حکومت قاعده قبح عقاب بلا بیان بر قاعده لزوم دفع ضرر محتمل، مسئله دور است. بیان ایشان روی این مطلب است که در مسئله لزوم دفع ضرر محتمل، این قاعده بر وجود احتمال ضرر مترتب است؛ یعنی بر تحقق موضوع خودش. با وجود احتمال ضرر قاعده لزوم دفع ضرر محتمل متحقق می شود؛ پس طبعاً احتمال ضرر به حسب طبع متقدم است به تقدم موضوع بر حکم خودش؛ چون بدیهی است که هیچ گاه حکم، جعل موضوع نمی کند و موضوع متقدم بر حکم باید قبلاً محقق و مجعول باشد. بناءً علی هذا احتمال ضرر که موضوع برای قاعده دفع ضرر محتمل است باید قبلاً محقق باشد و احتمال ضرر بر عدم تحقق قاعده قبح عقاب بلا بیان متوقف است؛ چون اگر ما توانستیم قاعده قبح عقاب بلا بیان را تثبیت کنیم، قاعده قبح عقاب بلا بیان استحقاق عقوبت را از اصل مرتفع می کند. پس با عدم استحقاق عقوبت، دیگر ضرر و احتمال ضرر هم منتفی خواهد شد. فلهمذا تحقق احتمال ضرر متوقف بر عدم تحقق قاعده قبح عقاب بلا بیان است؛ عدم تحقق قاعده قبح عقاب بلا بیان متوقف است بر اینکه قاعده لزوم دفع ضرر محتمل محقق باشد؛ چون اگر قاعده لزوم دفع ضرر محتمل محقق نباشد، دیگر در این صورت قبح عقاب بلا بیان محقق است و عدمش محقق نیست؛ چون قاعده دفع ضرر محتمل می گوید: من بیان هستم، حالا لازم نیست که بیان، بیان نقلی باشد ممکن است بیان عقلی باشد؛ پس با وجود قاعده دفع ضرر محتمل، بیانیّت برای قبح عقاب بلا بیان ثابت می شود و با وجود بیان، دیگر قاعده قبح عقاب بلا بیان وجود خارجی ندارد.

پس وجود قاعده لزوم دفع ضرر محتمل بر خودش مترتب شد، به این بیانی که عرض شد و به این کیفیت که فرمودند که خود قاعده بر ترتب موضوعش متوقف است که احتمال ضرر است و بالأخیر رجوع دفع ضرر محتمل بر تحقق خود آن حکم شد که در اینجا حکم، جعل موضوع کرده است و این من أفحش الفواحش

در لسان منطقی و لسان جعل حکم و موضوع است که خود حکم بیاید قبل از تحقق موضوع برای خودش موضوع را برای خودش جعل کند، این کلام مرحوم آقا ضیاء بود^۱ و براین اساس مطالب دیگری بر حواشی حمل آوردند که چندان قابل توجه نیست و اصل مطلب ایشان روی این محور است.

ملاک خروج از زیّ رقیّت نزد عقلاء

حالا ما براساس خود کلام مرحوم کمپانی و دوری که در اینجا مرحوم آقا ضیاء مطرح کردند و تقریباً می‌شود گفت که جری کلام، جری واحدی است منتها صور متفاوتی روی این قضیه دارد؛ یک مطلبی را به‌طور کلی باید عرض کنیم و آن این است که - هم مرحوم کمپانی و هم مرحوم آقا ضیاء - البته مرحوم کمپانی مسئله را در دو محور بحث کردند؛ یکی براساس قبح ظلم و حسن عدل، که فرمودند: اگر ما منشأ و مبدأ برای قاعده قبح عقاب بلا بیان را قبح ظلم بدانیم، چون سیره عقلائی و اتفاق آراء عقلاء بر این است، روی این حساب در صورتی عبد خروج از زیّ رقیّت پیدا می‌کند که **ظالم علی مولا** باشد و ظلم بر مولا در صورتی تحقق پیدا می‌کند که احکام بعثیه و زجریه مولا از مرتبه انشاء و واقع به مرتبه فعلیت که اقامه حجّت بر اوست رسیده باشد؛ یعنی حجّت بر این احکام **بالبلوغ إلى العبد** اقامه شده باشد در مقام اطاعت. در اینجا مخالفت که خروج از ذی رقیّت است محقق است؛ اما اگر این بعثیه و زجریه در مرحله حکم واقع محبوس باشد و بعث و زجر مولا از مقام انشاء تجاوز نکرده باشد، در این صورت دیگر مخالفت عبد خروج از زیّ رقیّت نزد عقلاء تلقی نمی‌شود.

نقد اشکال دور

الف- بر اساس حکم عقل و بنای عقلا

راجع به این قضیه مطلبی که به نظر می‌رسد این است که اگر بنا بر اساس عقل است مطلب یک نحو است، اگر بر اساس سیره عقلائی و اتفاق آراء عقلاء است که گفتیم: برگشت آن‌هم به همین حکومت عقل است، براساس سیره عقلائی اگر شما بخواهید مطلب را متمرکز کنید یا براساس عقل، دیگر در اینجا حکومت عقل به ازاء آن کیفیت روش مولا و سیره مولا در ثواب و عقاب برمی‌گردد؛ یعنی عقل در مقام اطاعت و معصیت به کیفیت خطاب، عتاب، عقاب و ثواب مولا نگاه می‌کند. این عقل خصوصیت تعامل مولا را مع العبد مورد بررسی قرار می‌دهد؛ **إمّا حکم به براءت می‌کند و إمّا حکم به توقف و احتیاط و الزام می‌کند.** یعنی عقلا در اینجا یک روش خاص جدای از سیره و تعامل موالی با عبید ندارند که براساس آن روش و آن سیره، جدای از

^۱ نهاییه الافکار، ج ۲، ص ۲۳۶.

ارتباط بین موالی و عبید حکم به برائت کنند و حکم به قبح ظلم در مانحن فیه و حسن عدل در صورت عدم مؤاخذه کنند که منشأ اینها و برگشت اینها به حفظ نظام است و به عدم افساد و فساد نظام برمی گردد؛ بلکه در اینجا در هر موردی عقلاً حکم خاص خودشان را دارند.

تحلیل سیره عقلانی در موارد احتمال تکلیف

مسئله‌ای که در اینجا باید مورد توجه قرار بگیرد این است که اگر مسئله در سیره عقلانی به حفظ نظام برمی گردد باید ببینیم آیا بر فعل عبد در صورت احتمال تکلیف، فساد مترتب می‌شود یا نمی‌شود؟ یعنی رجوع قضیه به نفس الامر و عالم خارج است، نه به تصوّرات یا تخیلات ذهنی. فسادی که در عالم مترتب می‌شود به تصوّرات و تخیلات ذهنی ما بر نمی‌گردد؛ مثلاً اگر بزنم یک درختی را قطع کنم این درخت خشک می‌شود و روی زمین می‌افتد؛ حالا من تصوّر این باشد که قطع این درخت قضیه‌ای را پیش نمی‌آورد.

وجود تحقق مسائل خارجی در اختیار عبد نیست، در اختیار تصوّرات و تخیلات نیست؛ بلکه یک فعل و انفعالاتی است که در خارج انجام می‌گیرد؛ حالا من تصوّر برخلاف باشد و هزار دفعه هم تصور برخلاف بکنم، مسئله عوض نمی‌شود.

ما باید ببینیم در نظام اجتماعی که سیره عقلاً بر حفظ آن نظام اجتماعی بر پایه امن و امنیت استوار است در کدام یک از این دو صورت این نظام اجتماعی محقق و حفظ می‌شود؟ آیا در صورتی که عبد بر طبق برائت اقدام بر فعل کند، یا اینکه در صورت شک در تکلیف احتیاط و توقف کند؟! چرا؟! چون اساس که براساس نقل نیست تا اینکه عقاب و ثواب را ما از نقل به دست آوریم؛ بلکه براساس حفظ نظام اجتماعی است و این برای حکومت عقلاً و جعل قضایای عقلیه محور است - البته عرض کردم که این حفظ نظام باز خودش محل بحث است، حالا ما دست پایین می‌گیریم و مطلب را تنزل می‌دهیم که محور برای قضایای عقلیه حفظ نظام است - حفظ نظام در کدام یک از دو صورت محقق می‌شود؟! وقتی که یک نفر از دور می‌آید و شما شک دارید در اینکه حیوان است یا انسان است، آیا حفظ نظام این است که به او شلیک کنید و او را بکشید؟! آیا حفظ نظام این است؟! یا اینکه احتیاط کنید و دست نگه دارید؟!

فرض کنید اگر امر دائر است بر اینکه یکی منکوحه شماست یا اینکه زوجه غیر است، آیا حفظ نظام اقتضا می‌کند که موافقه کنید؟! چون حالا علم ندارید استصحاب کنید که این دیشب در خانه ما بود آن هم بود و حالا من باب مثال یکی از این دو بیرون رفته است پس استصحاب اصلی را می‌کنیم که قبلاً بوده پس زوجه ماست! مثل استصحاب قسم شخص ثالث که اصلاً ابقاء حکم کلی، موضوع کلی است؛ اگر آن را هم قبول کنیم با فرض ارتفاع هر دو موضوع، هر دو مصداق، اقدام کنیم! کدام حفظ نظام اقتضای این را می‌کند؟!

یا اینکه در جایی که اموال و این چیزها هست اگر یک مال مشتبهی به دستمان می‌رسد و شک می‌کنیم

که آیا این مال صاحب دارد یا صاحب ندارد، می‌بینیم یک مال خیلی زیادی است مثل اینکه یک چک در پیاده‌رو افتاده است، من باب‌مثال بیست میلیون، ده میلیون، یک احتمال می‌دهیم که اصلاً طرف اعراض کرده صاحب مال اعراض کرده و این را می‌توانیم متصرف بشویم، آیا عقلاء در حفظ نظام اجتماعی خود می‌گویند: این چک را بردار و برو به حکومت و به دادگاه و به مورد صالحه بده یا اینکه در جیبت بگذار و برو خرج کن؟! حفظ نظام اجتماع کدام را می‌گوید؟! همین‌طور یک چیزی در کله‌آقایان خورده می‌گویند: خروج از زی‌رقیت است، این حرف‌ها چیست؟!

اگر بچه‌مولا خودش را به‌صورت گوسفند درآورده باشد و چهار دست‌وپا راه برود و این خیال بکند که بچه‌مولا می‌باشد یا گوسفند آیا برمی‌دارد سرش را می‌برد که خروج از زی‌رقیت و فلان است؟! یا اینکه احتمال جدی و عقلایی بدهد که اگر انجام بدهد مورد سخط مولا واقع می‌شود، یک تصرفی در ملک مولا، امر و نهی هم نیامده است آیا این احتمال منجز نیست وقتی که احتمال جدی می‌دهد؟! این حرف‌ها چیست؟! بله؛ در بعضی از موارد جزئی حالا فرض کنید این طرف قضیه نشد آن طرف قضیه انجام بشود. مثلاً مولا گفته که این کبش را شما ذبح کنید شک می‌کند بین این غنم یا آن غنم؟ این حالا آن قدر مهم نیست که بخواهد چیز کند. شبهه دارد که آیا امر به این تعلق گرفته یا به آن تعلق گرفته است. یا در بعضی از موارد دخل و تصرفات جزئی همین‌طور است.

اما اگر قضیه مهم باشد آیا شما در آنجا هم برائت جاری می‌کنید؟! کجا برائت جاری می‌کنید؟! پدرتان را دستتان می‌دهند می‌گویند: حالا چون برای تو شبهه داشت که آیا زن تو هست یا نیست، استصحاب می‌کنی و با او مواجه می‌کنی؟! اینکه صحیح نیست. احتیاط کن، کمی قضیه را نگاه‌دار مگر می‌میری؟! حالا صبر کن تا مسئله روشن شود!

مثل کسی که به امام صادق علیه‌السلام گفت: طرف خودش آمده و خلاصه آماده متعه است آیا ما تمتع کنیم و متع‌اش کنیم؟! حضرت می‌فرمایند: او را دعوت به فسق کن اگر قبول کرد معلوم می‌شود که فاجره است اما اگر قبول نکرد معلوم می‌شود که مثلاً به عده‌اش می‌شود توجه کرد و به عده‌اش می‌شود اعتماد کرد.^۱ درست شد؟! هزارتا قضیه ممکن است در اینجا اتفاق بیفتد البته در مواردی که اختلاط نسل و اینها هست.

من نمی‌خواهم این مسئله را الآن در این بحث عقلی تمام کنم؛ ما در بحث احتیاط، ادله احتیاط را هم ذکر می‌کنیم. ادله احتیاطی که ناظر بر توقف در مقام اعراض و نفوس و دماء هست نظارتش یک نظارت نقلی و مولوی نیست؛ بلکه این ارشاد به حکم عقل است؛ یعنی اگر شما در سیره عقلاییه بخواهید نگاه کنید می‌بینید

^۱ الکافی، ج ۵، أبواب المتعة، باب أنه لا يجوز التمتع إلا بالعقيفة، ص ۴۵۴، ح ۴.

عقلا همین کار را انجام می دهند. دلیل بر این قضیه این است، اگر ما خودمان را جای آن مورد بگذاریم؛ یعنی فرض کنید از یک طرف اباحه صید از طرف عقل و نقل آمده است، صید مباح است؛ از یک طرف شبهه موضوعیه بین حیوان و انسان هم پیش آمده است، انسان بین آن اباحه صید و این احتمال بدوی را جمع کند و تیر را بردارد بزند بعد هم معلوم شود که این یک انسان بوده است. در این مورد که عقلا می آیند این شخص را به محکمه می برند قاضی و آن حاکم به این شخص چه می گوید؟! او می گوید که از یک طرف بر طبق قانون حکومت صید برایم مباح بود، از یک طرف شبهه ما شبهه بدوی بود علم اجمالی که نبود، من دیدم که حیوان است البته احتمال هم می دادم که انسان است؛ پس من هیچ گونه ملزومی برای کف نفس نداشتم لذا ترتیب طرف را هم دادم و روی هوا رفت! حالا قاضی او را تبرئه می کند؟! می گوید: چرا این احتمال را ترتیب اثر ندادی؟! قاضی به او می گوید که تو اگر جای آن شخص بودی که با تیر او را زدی آیا حق را به خودت می دادی یا حق را به این صیاد می دادی و می گفتم: حقش است بگذار بزند، چون شبهه بدوی است اشکال ندارد؟! یا اینکه فریاد می زدی که آی! من انسان هستم! من ذی نفس محترمه هستم، نزن! تو احتمال عقلایی می دهی چرا کف نفس نمی کنی؟! انسان خودش را جای او بگذارد جای آن کسی که الان دارد او را با تیر می زند چه می گوید؟! یک دادگاه وقتی که حکمی را برای اعدام یک نفر صادر می کند این قدر این عقلا شعور دارند که بیایند استیناف کنند اگر آن شخص تقاضای استیناف کند، دادگاه استیناف وجود دارد؛ یعنی حق می دهند به یک شخص که بیاید و بگوید که این دادگاه در اینجا اشتباه کرده است. می گویند: ادله این دادگاه کافی نبوده است، وافی به اثبات اعدام نبوده است، این تقاضای به استیناف حکومت را می کند. دادگاه استیناف می آید به حکم این دادگاه بدوی اظهار نظر می کند و یا حکم را تنجیز کند، یا این حکم را اقاله می کند و حکم **مِن جَدِيدٍ** صادر می کند. این برای چیست؟! به خاطر این است که «**الحدود تُدْرَوُ بِالشُّبُهَاتِ**»،^۱ اقل شبهه ای که در این اینجا هست باید این شبهه مورد ملاحظه قرار بگیرد.

صحبت من این است که با وجود دلیل قاطعی که دادگاه آمده طبق آن دلیل قاطع رأی داده باز عقلا دادگاه استیناف دارند؛ یعنی این در سیره عقلائیه هست. در هر کشوری دادگاه استیناف و محکمه استیناف برای چه وجود دارد؟! برای اینکه تا آن مرحله آخر باز یک نظر دیگری بکنند. مگر اینکه خود محکوم بگوید که ما هیچ مطلبی نداریم؛ یعنی قضیه آن قدر روشن باشد خودش هم قبول کند. ولی در عین حال باز آن قدر به این محکوم

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، کتاب الحدود، باب نَوَادِرِ الحُدُودِ، ص ۷۴، ح ۵۱۴۶:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: **ادْرءوا الحدودَ بالشُّبُهَاتِ و لا شَفَاعَةَ و لا كَفَالََةَ و لا يَمِينٌ فِى حَدِّ.**»

ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حدود را با شبهات دفع کنید، و شفاعت و کفالت و سوگند در حد وجود ندارد.» (محقق)

حق می دهند که بیاید تقاضای استیناف کند. آن وقت آن آقا که یک دلیل عقلایی و احتمال جدی عقلایی دارد بر اینکه این عملی که دارد انجام می دهد، این دم در اینجا دارد احراق می شود، می گوید: به خاطر شبهات بدویه هیچ اشکالی ندارد بگذار انجام شود. کدام عاقلی می آید چنین حرفی می زند؟!

منجّر بودن احتمال ضرر در امور مهمه

شما یک احتمال ضرر فقط شنیده‌اید دیگر بقیه مسائل را فراموش کرده‌اید! احتمال ضرر در سیره عقلانیه موارد مختلف دارد؛ در بعضی از موارد نفس احتمال ضرر خودش منجّر است، خود احتمال منجّر است و ما در بین خودمان این مسئله را می بینیم. فرض کنید یکی مریض است، وقتی که یکی مریض است یا احتمال جدی مرض می رود... - واقعاً از شما سؤال می کنم - حالا یک وقتی بچه‌ای دلش درد می کند یک روغن کرچک می مالید و یک ماساژ می دهید و خوب می شود؛ یک وقتی بچه‌ای دلش درد می کند یک مقداری طول می کشد، شما مقداری اطلاعات پزشکی دارید احتمال می دهید اینجا شاید پیچیدگی روده باشد، پیچیدگی روده بعد از دو ساعت می کشد، یا اینکه احتمال آپاندیسیت می دهید - گاهی اوقات آپاندیسیت در بسیاری موارد دردش پخش می شود، حتی گاهی اوقات درد در قسمت کبد ظاهر می شود، حتی ۲۰ سانتی متر بالاتر از خود آپاندیس ظاهر می شود - اگر شما احتمال جدی آپاندیس بدهید و به خاطر اینکه هنوز منجّر برای رجوع به طبیب را پیدا نکرده‌اید، شبهه شما شبهه بدویه است دکتر نبرید اگر این بچه بمیرد شما ضامن نیستید؟! یعنی واقعاً ضامن نیستید؟! یک وقتی قطع به آپاندیسیت دارید، قطع به پیچیدگی روده و امثال آن دارید، این قطع به ناراحتی است یا مثلاً قطع به ناراحتی سنگ و امثال آن دارید یا ناراحتی‌های حادّ مثل طحال که شخص می داند قضیه حادّ است - که اگر طحال متورم شود فوری باید عمل شود و الاً خطر به وجود می آورد، چون به خون می زند و خلاصه فشارخون را بالا می برد و احتمال سکته زیاد است - اگر واقعاً شما در محدوده فکر خودتان و در محدوده تعقل خودتان احتمال خطر مهم بدهید نه تنجز، آیا شما به طبیب رجوع نمی کنید و می گوید: حالا بگذار باشد عیبی ندارد، یک روغنی به آن می مالیم یا چیزی به آن می مالیم خوب بشود؟! چرا؟! چون مسئله جان است، مسئله نفس محترمه است، اگر دکتر نروید و دو دقیقه دیر کنید، همه عقلای شما را مذمت می کنند، همین عقلا که قاعده قبح عقاب بلا بیان را می گویند شما را مذمت می کنند و می گویند: مگر چلاق بودی که دکتر نرفتی؟! چه اشکال داشت می رفتی؟! می گویند که من احتمال می دادم، علم اجمالی که نداشتم به اینکه دائر مدار بین انسداد روده و یک الم ساده است! احتمال بدوی می دادم! قضیه این طور نیست و همین طور در مسائل دیگر.

پس سیره عقلانیه که براساس حفظ نظام در خارج هست، آن سیره عقلانیه با این موضوعیت حفظ نظام همیشه باید که مدنظر قرار بگیرد و این نکته‌ای است که از آن غفلت شده است؛ یعنی شما باید ببینید که حفظ

نظام بر اقدام است یا بر کف نفس است؟! کدام یک از این دو است؟! اگر مسائل، مسائل جزئی است، نه، عدم وجودش خیلی فرق نمی‌کند و تفاوت نمی‌کند. اگر مسئله، مسئله مهم است دیگر در آنجا حفظ نظام بر اقدام نیست، آنجا نفس احتمال منجز عقلائی می‌شود. اینجاست که وجوب دفع ضرر محتمل حکومت می‌کند؛ یعنی احتمال ضرر در این مورد جداً موضوع پیدا می‌کند. وقتی موضوع پیدا کرد می‌شود بیان، بیان که شد حکومت قاعده قبح عقاب بلا بیان را مرتفع می‌کند و این جلو می‌آید. درست شد؟! این در صورتی است که بنا بر اساس سیره عقلائی باشد.

ب- بر اساس نقل: اهتمام شارع نسبت به نفوس، اعراض و اموال

اگر بنا بر اساس نقل باشد یعنی بر اساس سیره عقلائی دیگر در اینجا کاری نداریم؛ بنای ما و مبنای ما بر شرع است، بر عقابی است که شرع آن را بیان کرده است و شرع آن را مطرح کرده است به سیره عقلائی کاری نداریم، خب شرع هم همین‌طور است احکام شرع هم - همان‌طوری که ما در باب احتیاط بعداً می‌خواهیم بگوییم - **دو مراتب عدیده** است؛ بعضی مرتبه‌اش بسیار خطیر است و بعضی احکام شرع مثل نجاسات و طهارات مرتبه‌اش [پایین است] و شرع خیلی اعتنایی ندارد. امام صادق علیه‌السلام را می‌بینیم که اگر ترشحی بشود خیلی توجه نمی‌کند و می‌گوید: **إن شاء الله ماء است**.^۱ در این مسائل می‌بینیم که امام توجهی نسبت به طهارات و نجاسات ندارند؛ اما در بعضی از موارد می‌بینیم نه این‌طور نیست؛ مثل مسئله اعراض، مسئله نکاح، دم و مسئله اموال خیلی شرع اهتمام دارد و ادله احتیاط هم اینها را می‌گویند؛ **«فإن الوقوف عند الشبهات خيرٌ من الإفتحام في الهلكات»**^۲ برای چیست؟! **«خيرٌ من الإفتحام في الهلكات»** خیر به معنای استحسان نیست بلکه به معنای الزام است. اگر شخصی بخواهد وارد هلاکت بشود آیا استحسان کف نفس در اینجا هست یا الزام هست؟! عرف هم می‌گوید: اگر زنده باشی بهتر است یا بمیری؟! نه‌اینکه یکی بر دیگری ترجیح دارد، معنایش الزام است، می‌خواهی بمیری یا زنده بمانی، کدام بهتر است؟! زنده بودن! جهنم رفتن بهتر است یا بهشت رفتن بهتر است؟! نه‌اینکه آن خوب است و دیگری بهتر است! معنایش معنای الزام است.

امام علیه‌السلام هم همین را می‌فرمایند: حضرت می‌فرمایند: **عدم افتحام في الهلكات** الزام است پس از نقطه نظر شرعی هم اگر چنانچه احتمال ضرر، احتمال منجز می‌باشد و موضوع محرز می‌باشد و حکم هم از

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۲، تنمیة کتاب الطهارة أبواب النجاسات و الأوانی، باب ۳، ص ۵۵۶، با قدری اختلاف:

^۲ تهذیب الأحکام، ج ۶، کتاب القضايا و الأحکام، باب من الزیادات فی القضايا و الأحکام، ص ۳۰۱، ح ۵۲. حیات جاوید، ص ۷۰:

«[امام صادق علیه‌السلام فرمودند که در جایی که حقیقت مطلب بر تو منکشف نشده است اقدام نکن!] زیرا توقّف در شبهات و مواردی که قطع و یقین نداری، بهتر است از فرو غلطیدن در هلاکت.»

احکامی باشد که شارع نسبت به آن احکام عنایت تامّ دارد در آنجا هم باز این دلیل ناتمام خواهد بود. این مطلب تا اینجا جواب مرحوم کمپانی و مرحوم آقا ضیاء بود. لذا دور هم دیگر در این صورت متنفی می شود و دیگر وجود ندارد. إن شاء الله جلسه بعد سراغ کسی دیگر برویم. ببینیم مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - چه گفتند، ایشان نظرشان در این موارد احتیاط بود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد